**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: وضع**

**14020801**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث ما این بود که آقایان که فرمودند دلالت تابع اراده است این را در دو مرحله می‌شود بحث کرد. یک بحث این است که آیا دلالت وضعیه، دلالت تصوریه است یا دلالت تصدیقیه؟ خب ما در این مرحله عرض کردیم که جملات تامه دلالتش تصدیقیه است و به نحو اندماجی قصد متکلم در مدلول کلام اخذ شده، اما دلالت کلمات افرادی هم خیلی وقت‌ها همان دلالت تصوری‌اش هم به تبع قرار گرفتن این لفظ افرادی در جمله شکل می‌گیرد آن هم ملحق به همان دلالت جملات تامه هست. و عرض کردیم که اساسا این که دلالت وضعیه چیست دو تا معنا می‌تواند داشته باشد، یعنی دلالتی که غرض از وضع باشد و دلالتی که ثمره و نتیجۀ وضع باشد. دلالتی که غرض از وضع باشد آن دلالت حتما تصدیقیه است به دلیل این که غرض وضع تفهیم و تفاهم است. و تفهیم و تفاهم تابع قصد گوینده هست و بدون قصد گوینده تفهیم و تفاهم مطرح نیست و این بحثی که نمی‌دانم اطلاق نیاز به مؤنۀ زائده دارد یا ندارد اینها اصلا ربطی به این بحث ندارد، آن بحث اطلاق مربوط به مقام اثبات است، حالا ما این مربوط به مقام ثبوت است. علاوه بر این که در همان مقام اثبات هم نگاه ما به اصالة الاطلاق متفاوت هست. یعنی نگاه ما به دلالت لفظ بر اطلاق فرق دارد با نگاهی که مثلا شهید صدر در این مورد دارند. ولی اینجا اصلا مقام مقام ثبوت است، مقام ثبوت یعنی این که آن چیزی که انگیزۀ واضع در وضع می‌شود. انگیزۀ واضع در وضع و غرض واضع در وضع آن چیزی هست که در وجود خارجی معلول وضع است و در وجود ذهنی علت وضع است. باید یک نوع ارتباطی بین واضع و او برقرار باشد، یعنی محبوب واضع باشد، و چیزی که ربطی به تفهیم و تفاهم انسان‌ها ندارد محبوب واضع نیست، واضع محبوبش این نیست که مثلا از لفظی که از دیوار شنیده بشود از لفظ آن معنایی چه معنایی اراده بشود یا نشود. این نکته را هم ضمیمه بکنم که محبوبیت روی تک تک افراد است، یعنی من محبوب مصبش عنوان کلی نیست، عنوان از آن جهت که حاکی از افراد است محبوب من هست. یعنی در واقع اصلش محبوبیت مال آن افراد هست. آن افراد حالا چه، آن افرادی که این طبیعت ازش حکایت می‌کند و انسان از این طبیعت از ورای این طبیعت آن افراد را می‌بیند آن افراد محرک من هست برای این که این وضع را صورت بدهم تا آن افراد تحقق پیدا کند. بنابراین دلالت‌هایی که به وسیلۀ از غیر ذی شعور حاصل می‌شود، خطور به ذهن‌هایی که از غیر ذی شعور حاصل می‌شود با توجه به این که آن انسان واضع محبوبش آن چیزها نیست، اینها غرض نمی‌تواند باشد، و اینها بحث لغویت و امثال اینها اصلا در کار نیست این لغویت و اینجور بحث‌ها، بحث این است که اراده تحقق پیدا نمی‌کند. یعنی باعثیت نسبت به آن غرض برای واضع تحقق پیدا نمی‌کند، نه لغو، بحث لغویت و اینها که در این بحث‌ها

**شاگرد:‌** راجع به خصوص آن قسمت اگر نگاه کند بخواهد مونۀ زائدی

**استاد:** بحث مؤنه اینها اصلا اینجا نیست، بحث سر این هست که چه چیزی من را تحریک می‌کند؟ آن وجود خارجی من را تحریک می‌کند، افراد تحریک می‌کنند. افرادی که از طریق به اصطلاح کلی دیده می‌شوند من را تحریک می‌کنند، عرض من این است، افراد من را تحریک می‌کند نه مفاهیم تحریک می‌کند. مفاهیم از این جهت که حاکی از افراد هستند آن افراد من را تحریک می‌کند که یک کاری انجام بدهم که آن افراد تحقق پیدا کنند، این که می‌خواهم بگویم این است. این چکیدۀ این قسمت.

اما اگر مراد از دلالت وضعیه دلالتی باشد که نتیجۀ وضع و ثمرۀ وضع هست خب ما دلالت تصوریه احیانا نتیجۀ وضع هست، یعنی خیلی وقت‌ها نتیجۀ وضع یک نوع دلالت تصوریه‌ای هست که از غیر ذی شعور هم لفظ صادر بشود این دلالت وجود دارد. ولی ما عرض کردیم اگر نگوییم همیشه، لا اقل در نوع موارد مفاد این دلالت تصوریه هم در یک قالب دلالت تصدیقیه است، به این معنا که من وقتی یک لفظی را که از مثلا دیوار شنیده می‌شود تصور می‌کنم این به ذهنم می‌آید که کسی که مثلا به زبان فارسی سخن می‌گوید، سخنگوی زبان فارسی از این لفظ این معنا را اراده می‌کند، که این خودش باز یک نوع تصدیق است دیگر، یعنی قصد گوینده در افهام این معنا به وسیلۀ این لفظ حتی در اینجا هم نقش دارد. یعنی یک قضیۀ شرطیه که اگر گویندۀ فارسی زبان این لفظ را به کار ببرد این معنا را از او اراده می‌کند، یک همچین مفهومی منشأ می‌شود که ما از لفظی که از غیر ذی شعور می‌شنویم تصور معنا بکنیم، تصور معنا معلول یک نوع تصدیق شرطی به این نحو نوعا هست. خب و البته یک نکتۀ دیگری را هم که ما در بحث اشاره کردیم آن این است که ما کثرت استعمال پدیدۀ اقتران اکید را بعینه ایجاد نمی‌کند، کثرت استعمال یک پدیده‌ای نظیر پدیدۀ اقتران اکید را ایجاد می‌کند. اقتران اکید به معنای این هست که آن لفظ به تنهایی دال بر معنا باشد، ولی حتی در موارد کثرت استعمال که تحقق پیدا می‌کند لفظ به تنهایی دال نیست، لفظ به علاوۀ علم به وضع و علم به این که گوینده در راستای وضع سخن می‌گوید به تبع واضع سخن می‌گوید برای تحقیق هدف واضع سخن می‌گوید. این منشأ دلالت می‌شود البته تفاوت کثرت استعمال، زمان کثرت استعمال و قبل از این هست که قبل از این که کثرت استعمال تحقق پیدا کند شنونده برای این که این دلالت را متوجه بشود باید علم تفصیلی به وضع و علم تفصیلی به این که سخنگو و متکلم در راستای وضع سخن بگوید داشته باشد. ولی این علم تفصیلی به وسیلۀ کثرت استعمال به صورت علم اجمالی در می‌آید، علم ارتکازی در می‌آید که گوینده توجه به آن ندارد ولی وجود دارد. و همین وجودی که دارد بین پدیدۀ استعمالی که بعد از کثرت استعمال حاصل می‌شود و اقتران اکید فارغ هست. خب این چکیدۀ عرائض ما در جلسات گذشته بود.

مرحلۀ دوم بحث ما این هست که حالا ما دلالت وضعیه را هر چی بدانیم، به هر حال تردیدی نیست که ما یک نوع دلالت تصدیقیه‌ای که کلام دال بر این هست که متکلم از این لفظ معنایی را قصد کرده است، این را داریم. حالا این را وضعی بدانیم، وضعی ندانیم، این خیلی مهم نیست، در این بحث دوم ما این مهم نیست. بحث این است، این دلالت تصدیقیۀ اولیٰ به اصطلاح، این دلالت آیا متوقف بر احراز این که متکلم در مقام افهام هست متوقف بر این هست یا متوقف بر این نیست؟ حالا مرحوم آخوند نتیجۀ تبعیت وضع برای اراده را این مطلب دانستند که باید احراز بشود کون المتکلم فی مقام الافهام تا این که این دلالت شکل بگیرد، که ما اشکال کردیم که اینها به همدیگر ربطی ندارند، این که دلالت تابع اراده باشد یا نباشد به این بحث ارتباطی ندارد، این یک بحث مستقل دیگری هست که مستقلا باید طرح بشود. اینجا یک مطلبی ابتداءً عرض بکنم، یک مطلب واضح است که دلالت تابع احراز قصد متکلم، تفهیم خصوص این معنا که نمی‌تواند باشد. اگر ما بگوییم که اوّل باید ما احراز کنیم که متکلم می‌خواهد این معنا را افهام کند، تا چی بشود؟ تا بفهمیم که متکلم می‌خواهد این معنا را افهام کند، علت و معلول یکی می‌شوند، یعنی این که نمی‌شود. پس چی است بحث؟ بحث این است که اصل قصد افهام، آن ادعایی که هست این است، یک موقعی متکلم در مقام اجمال‌گویی است، یک موقعی متکلم در مقام مثلا تمرین صداست، می‌خواهد حنجره‌اش را آزمایش کند ببیند حالت، خدا رحمت کند این را برایتان تعریف کردم، یک رفیق داشتیم شهید شد، الصق بود، الصق یعنی کسی که «ر» را نمی‌تواند درست تلفظ کند، محسن درودی، حالا اسم خودش هم «ر» داشت، فامیلی‌اش. بعد «دیودی» می‌گفت، دیودی، «ر» نداشت. یک روز آمده بود خیلی تمرین کرده بود که «ر» دار بشود، با هم رفیق بودیم می‌گفت «دورّودی»، این لفظ را می‌خواست ادا کند برای این که «ر»اش را بگوید من یاد گرفتم «ر» دار شدم و معروف است می‌گویند که صاحب بن عباد الصق بوده، و خب صاحب کاتب بوده و وزیر بوده، خیلی وقت‌ها کُتّاب یک متنی را می‌نوشتند می‌دادند وزرا می‌خواندند، حکمی که باید حاکم امضاء کند و اینها، این را وزیر می‌خوانده، حاکم بعد از این که آن می‌خواند زیرش را امضا می‌کرده توشیح می‌کرده توقیع می‌کرده، یک چاهی ساخته بودند این قرار بوده حکم خلاصه ساختن این چاه را، حالا قبل از ساخت این بگوید. مخالفین صاحب می‌دانستند الصق است یک متنی را داده بودند این کاتب بنویسد در همۀ کلماتش «ر» به کار برود، و امر امیر الامراء بحفر بئرٍ، چی چی، حالا بقیه‌اش را الآن یادم نیست، حفر بئرٍ قربة الی ربه، اینجوری این کلمات اینجور به کار برده، به محضی که به صاحب می‌دهند صاحب متوجه می‌شود که چیز هست، در جا تمام کلمات را به مترادفاتش تبدیل می‌کند که «ر» نداشته باشد، حکم احکم الحاکمین بقلع قلیب عصبة، عبارت طولانی هست که چجوری تبدیل کرده این عبارت را به این عبارت. حالا غرضم این نکته است که خب متکلم خیلی وقت‌ها غرضش، حالا همین غرضش افهام معنا نیست، حالا در این مثال‌ها هم افهام معناست هم افهام یک چیز دیگر که من هم چقدر به لغت مسلطم، در واقع این، آنهایی هم که می‌خواستند الصق بودن صاحب را با این مطلب برسانند آن هم تسلط خودش را به لغت و کلمات شاذ و نادر عربی می‌خواسته نشان بدهد. غرض این هست که آیا در جایی که متکلم انگیزه‌اش برای به کار بردن لفظ صرفا تفهیم، یعنی تفهیم نیست، اصلا تفهیم را نمی‌خواهد احراز، آیا اینجا هم ما می‌توانیم بگوییم لفظ دال بر این هست که متکلم قصد ارادۀ آن معنای موضوع له را مثلا کرده؟ یا معنای ظاهری کلام حالا آن دلالت به چه شکل بخواهیم بگوییم هست. حالا ما این را با توجه به این که ما عرض کردیم دلالت تفهیمیه به دو شکل هست، دلالت تفهیمیۀ استعمالیه و دلالت تفهیمیۀ غیر استعمالیه در این دلالت تفهیمیه به معنای عام می‌توانیم مطرح کنیم که آیا دلالت تفهیمیه حالا چه از سنخ استعمالیه باشد چه از غیر سنخ استعمالیه باشد تابع احراز کون المتکلم فی مقام الافهام هست یا نیست؟

**شاگرد:‌** جایی که می‌فرمایید علت عالی یکی می‌شود اگر دو مرحله‌ای‌اش کنیم بگوییم قصد مدلول تصدیقی اولیٰ باید احراز بشود تا ما مدلول تصدیقی ثانی را کشف کنیم.

**استاد:** مراد این نیست، در همان مدلول، اصلا به مدلول ثانوی کار نداریم، آن که مورد بحث ما هست مدلول اولیه است، آن مدلول ثانوی، تصدیق ثانوی ارادۀ جدی اصلا از این بحث‌ها خارج است. این مورد سؤال است. اینجا یک بیانی از فرمایش آقای خویی استفاده می‌شود، آقای خویی چون دلالت را تصدیقیه می‌داند نتیجۀ تصدیقی بودن دلالت را این دانسته‌اند که اگر متکلم در مقام قصد، چون قائل به تعهد هستند دیگر، ایشان قائل به تعهد هستند و می‌گویند متکلم اگر قصد تفهیم داشته باشد قصد تفهیم این معنا را باید داشته باشد، یعنی یک نوع ملازمۀ بین قصد تفهیم داشتن متکلم و قصد تفهیم این معنا را قائلند، تعهد به اینجور معنا می‌کنند. آقای شهیدی اینجا خب بحث‌هایی در مورد آن تعهد و آن بحث‌هایش مطرح می‌کنند که ما قبول نداریم مبنای تعهد و اینها را، یک چیزی اینجا ضمیمه می‌کنند، آن این است که ما اگر هم تعهد را قبول داشته باشیم ممکن است اینجوری قائل بشویم، بگوییم که لازم نیست احراز قصد تفهیم بشود، همین مقدار که احراز، حالا قبل از این یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم آقای خویی این مطلبی که قائل هستند بنابر سائر مسالک هم تعدی می‌دهند، با بیاناتی که تعدی می‌دهند و این که می‌گویند اگر به این شکل ما قائل نباشیم لغویت پیش می‌آید و امثال اینها تعدی می‌دهند به سایر مبانی. آقای شهیدی بیشتر بحثش روی سایر مبانی است نه مبنای تعهد. خب مبنای تعهد باید دید نحوۀ تعهد ما چه شکلی تصویر می‌کنیم؟ عمدتا روی مبنای اعتبار به خصوص بحث را دنبال می‌کنند که آقای خویی می‌گویند که در واقع واضع که اعتبار می‌کند، اعتبار کرده است که وقتی این لفظ از متکلم قاصد تفهیم سر بزند این نشانۀ آن معنا باشد، یعنی اعتبار در جایی هست که لفظ از متکلم قاصد تفهیم سر بزند. آقای شهیدی اینجا ایشان اینجور مطرح می‌کنند، چرا شما متعلق اعتبار را به این شکل می‌گویید، شما بگویید نه اگر این لفظ از متکلم مختار ذی شعور، حالا من اینجور، از شخص ذی شعور مختار سر بزند، ملتفت مختار، ملتفت مختار سر بزند این برای او اعتبار شده. در نتیجه لازم نیست قصد تفهیم در رتبۀ سابق احراز بشود، همین مقدار که التفات متکلم و ذی شعور بودن کسی که لفظ ازش صادر شده و مختار بودن او احراز بشود کافی است برای این که ما بگوییم دلالت شکل می‌گیرد، اینجوری من. و آن وقت اطلاق مثلا ما بگوییم اطلاق اعتبار اقتضاء می‌کند که به این شکل باشد، یعنی ثبوتا این امکان دارد، اثباتا هم به اطلاق اعتبار مثلا ما تمسک کنیم برای اثبات این که به این شکل هست.

حالا من یک نکته‌ای را عرض بکنم، اصل شکل‌گیری دلالت کلام، این دلالت تصدیقی عمدتا بر پایۀ استقراء است، حالا چه دلالت وضعیه بدانیم چه دلالت غیر وضعیه بدانیم. ما قبلا در جلسات قبل اشاره کردیم که حتی این که لفظ دال بر قصد متکلم هست آن ناشی از این است که نوعا متکلمین این لفظ را که به کار می‌برند قصد تفهیم این معنای خاص را دارند و می‌خواهند این معنا را، حالا استقراء منشأ این دلالت می‌شود. حالا استقراء هم بر تابع غلبه است دیگر. ما چند جور غلبه اینجا داریم، توجه بفرمایید. الفاظ حالا یکی یکی من، الفاظ صدور این لفظ غالبا از شخص ذی شعور هست، یعنی موضوع صدور لفظ را اگر ملاک قرار بدهیم این لفظ غالبا از ذی شعور صادر می‌شود، از این که از دیوار و غیر دیوار اینها صادر بشود خب خیلی کم اتفاق می‌افتد. صدور از ذی شعور هم غالبا از ذی شعور مختار سر می‌زند، این که ذی شعور مجبور باشد این لفظ را به کار ببرد یا مختار حالا ملتفت بگویید، مختار ملتفت، این که غفلتا لفظ ازش در خواب مثلا این لفظ ازش صادر بشود، همینجوری یک دفعه حواسش نبوده لفظ صادر بشود آن خب خلاف غالب هست. شخص ملتفت مختار هم که لفظ را به کار می‌برد غالبا به قصد تفهیم است. یعنی مرحله مرحله ما اینجا غلبه داریم. بحث سر این هست که کدام یک از این غلبه‌ها موضوع دلالت هستند؟ شما اصلا ممکن است بگویید که چون لفظ که صادر می‌شود، در جایی که ما تردید داریم که این لفظ از ذی شعور صورت گرفته یا از دیوار صورت گرفته چون غالبا از ذی شعور صورت گرفته ما بگوییم که همین باعث می‌شود که بگوییم حمل کنیم برای این که از ذی شعور صورت گرفته. یعنی در مراحل مختلفی ما غلبه را داریم و این غلبه می‌شود یعنی در نگاه بدوی گونه‌های مختلفی می‌شود تصویر کرد. بگوییم که موضوع دلالت صدور لفظ است، موضوع دلالت صدور لفظ از ذی شعور است، موضوع دلالت صدور لفظ از ذی شعور ملتفت مختار است، موضوع دلالت صدور لفظ از ذی شعور ملتفت مختار قاصد تفهیم، یعنی چهار تا مرحله امکان ثبوتی‌اش هست.

**شاگرد:‌** منظورتان از دلالت کدام مرحله از دلالت است؟

**استاد:** دلالت تصدیقی دیگر. اصلا بحث سر دلالت تصدیقیه است دیگر، دلالت تصدیقی اولیٰ. این که حالا این چهار تا تصویر ثبوتی دارد، تصویر ثبوتی هر چهارتای اینها دارد، حالا ببینیم کدام یک از اینها صحیح هست. اینجا یک نکته‌ای را من اشاره کنم، یک مطلبی مرحوم شیخ انصاری در بحث حجیت استصحاب از باب ظن مطرح کرده، قسمت‌هایی از رسائل که خوانده نمی‌شود. یک بحث خیلی جالب و خیلی خوبی دارد در بررسی کلام مرحوم محقق قمی، صاحب قوانین که مرحوم صاحب قوانین قائل هست که چون غالبا شیءای که در سابق تحقق پیدا کرده باقی می‌ماند، این غلبه منشأ ظن انسان به مفاد استصحاب می‌شود، یک بحث خیلی جالبی هم خود میرزا دارد آن بحث را ببینید، نحوۀ ظن آوری و تحلیل، یک تحلیل قابل توجهی دارد. شیخ انصاری یک نکته‌ای را اینجا متعرض می‌شود، ایشان می‌گوید که نفس غلبه ظن نمی‌آورد. غلبه باید برگشت بکند به کشف ظنی علت حکم، این همان چیزی هست که فلاسفه و مناطقه می‌گویند که استقراء تا به برهان برنگردد مفید ظن نیست، توضیح ذلک این که، ببینید شیخ می‌گوید که درست است که الموجود سابقا غالبا باقی می‌ماند، ولی آیا این باقی ماندن موجود سابق ناشی از وصف موجودیت سابقش است؟ خود موجود سابق بودن اقتضا دارد که این باقی باشد؟ ایشان می‌گوید نه این، موجود سابق فرض کنید ۹۰ درصد موجودات سابق باقی می‌مانند، آن ۹۰ درصدی که باقی، ۱۰ درصدشان هم باقی نمی‌مانند. آن ۹۰ درصد نه چون موجود سابقند، چون علت حدوثی‌شان باقی است، که علت بقایی‌شان وجود دارد، این که سابقا موجود باشند نباشند ربطی ندارد، نکته‌اش یک نکتۀ دیگری هست ولو من در بحث چیز، در بحث همین استصحاب این پارادوکس را آنجا مطرح می‌کردم که بعضی‌ها ممکن است یک استدلالی بیاورند که به نظر می‌رسد مثلا استقراء تام هست و بعد هم بگوییم کأنّ یقین می‌آورد. آن این است که استقراء این هست که ما استقراء تام چی است؟ استقراء تام این است که غیر از آن مورد مشکوک را، همۀ موارد را اگر ما بررسی کردیم این استقراء تام است و الا استقراء تام و ناقص اگر تام بخواهد خود همین موردی را هم که می‌خواهیم ازش نتیجه بگیریم را در بر بگیرد که باید نتیجه قبل از، نتیجه معلوم باشد که آن معلوم نیست دیگر، فرق استقراء تام و استقراء ناقص این است که در استقراء تام تمام افراد غیر از مورد محل کلام مورد بررسی قرار می‌گیرد. خب ما می‌خواهیم ببینیم که من می‌میرم یا نمی‌میرم؟ خودم را کنار می‌گذارم، سائر افراد را در نظر می‌گیرم. می‌گویم کل میت فهو غیری، تمام میت غیر از خودم را می‌گذارم کنار چون مورد بحث را باید کنار بگذاریم. کل میت فهو غیری، خب نتیجه بگیریم که اصلا میت بودن باید غیر، غیر من باشد، آن چیزی که منشأ مرگ می‌شود غیری میتٌ، خب پاسخ مطلب این است که درست است که همۀ غیر من میت هستند، ولی غیریت منشأ مرگ نشده، منشأ مرگ عنوان جامع‌تر بوده که مثلا حادث بودنشان هست، انسان بودنش هست، نمی‌دانم امثال اینها بوده، ولو ما تمام اینها را معنون به عنوان غیریت کردیم، ولی غیریت که منشأ مرگ که نیست، چون غیر من هم می‌میرند، نه چون آدمند، چون جاوید نیستند، چون حادثند، چون این، یعنی یک نکاتی هست که من هم در بر می‌گیرد. این نکتۀ اصلی، نکته‌ای که شیخ مطرح می‌کند همین است، می‌گوید که شما در موارد استقراء کشف علت ظنیه باید بکنید تا استقراء ظن بیاورد، نفس غلبه ظن‌آور نیست، غلبه باید علت ظنیه را برای شما کشف کند. خب حالا بحث سر این هست که آیا درست است غالب الفاظی که صادر می‌شود این از افراد ذی شعور صادر می‌شود، ولی آیا نفس صدور لفظ اقتضاء دارد این که از ذی شعور صادر بشود؟ ربطی به آن ندارد، نفس صدور لفظ، این که لفظ، یعنی علتی که غالبا این لفظ از ذی شعور صادر می‌شود، صدور لفظ نیست یعنی به صدور، صدور لفظ یک ارتباطی با این که از ذی شعور صادر بشود یا از غیر ذی شعور باشد ندارد.

**شاگرد:‌** ذی شعورها معمولا زبانشان اینجوری نمی‌توانند فکر کنند لفظ

**استاد:** نه لفظ لازم نیست حتما، بحث این نیست، صدور لفظ آن بحث، این که لفظ تحقق خارجی لفظ، این تحقق خارجی لفظ لازم نیست حتما ذی شعور باشد، به ذی شعور بودن ربطی ندارد.

**شاگرد:‌** چون حالت تلفظ مال ذی شعورهاست.

**استاد:** نه، مال ذی شعورها نیست، تلفظ، نه، ذی شعور بودن منشأ تلفظ نمی‌شود، نه لفظ ممکن است به اصطلاح، فرض کنید که آهنگی که از به هم خوردن دو تا چیز ایجاد می‌شود، صدایی که ممکن است.

**شاگرد:‌** معمولا در حد لفظ

**استاد:** نه، یعنی بحث این است که فرض ما این است، فرض این هست که از دیوار هم ممکن است لفظی شنیده شود

**شاگرد:‌** ممکن است که

**استاد:** نه بحث سر این هست که چرا از دیوار لفظ شنیده شده است؟ یعنی این که، یعنی صدور لفظ این که حتما باید ذی شعور این لفظ را چیز کند به نظر می‌رسد خیلی توش یک همچین چیزی ندارد که حتما لفظ صادر شده باشد، آن یک مرحله.

مرحلۀ بعدی این که این صدور لفظ چون لفظ صادر شده این حتما، حالا این را تأمل بفرمایید. این چهار مرحله‌ای را که عرض کردم باید دید در این چهار مرحله آیا می‌توانیم کشف علت ظنیه بکنیم یا نه؟ عمدۀ قضیه این است. چون نکته‌ای که منشأ ایجاد دلالت می‌شود آن اماریت ظنیه‌ای هست که اینجا وجود دارد. می‌خواهیم ببینیم آن امارت ظنیه موضوعش کدام یک از آن چهار مرحله است؟ این را حالا فردا صحبت می‌کنیم. بحث خیلی زیادی نداریم ما می‌رویم بحث وضع عام موضوع له خاص را ابتداء کلام کفایه و فرمایش مرحوم حاج شیخ در درر و اینها را کلام آقای داماد هست اینجا اینها را دنبال می‌کنیم بعد می‌آییم در کلام آقای صدر که بحث مفصلی اینجا دارند و بحث سودمندی هم هست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان